

## حکایت اسکندر و آتش زدن تخت جمشید

در گشت و گذار معمول امروز از یک سایت به سایت دیگری چشم به مقاله "تهاجم فرهنگی و فرهنگ تهاجمی" به قلم "جواد پارسای"، یکی از نویسندگان کشور همسایه ما، ایران، مندرج در سایت "پرس ایران" افتاد.

بعد از خواندن این مقاله هشت صفحه ای به دلیلی که در جای خودش بیان خواهد شد به یاد خاطره افتادم که میتوان گفت چندان مهم نبود، اما به حد کافی دلچسپ و آموزنده بود و شرح آن در ارتباط با مقاله بالا به نظر من بیمورد نخواهد بود.

در حدود چهل و هشت سال قبل، در یکی از روز های نسبتاً گرم تابستان به منزل یکی از دوستان دعوت بودم. وقتی به خانه این دوست رسیدم، دیدم سه - چهار دوست دیگر هم آنجا هستند. همه زیر چیله تاکی در یک کنج حویلی جمع شده بودند؛ گرم گفت و گو و مصروف نوشیدن چای.

مهماندار، کمی دورتر از ما مصروف تازه کردن آتش منقل کباب بود، ولی صحبت های ما را دنبال میکرد و هر از گاهی پرسشی را مطرح مینمود، نظری میداد یا رشته سخن را بدست میگرفت.

مجلس از همان آغاز گرم بود و بعضی از دوستان بدون می مست، که دخترک پنج ساله صاحب خانه دوان، دوان، با چشمان اشک آلود، نزد پدرش آمد و گفت: "پدر جان، رشید مره کتی سیلی زد!" پدرش پرسید: "چرا؟" دخترک گفت: "نمیفامم!" پدر گفت: "حتماً کاری کدی که رشید قار شده! شاید زیاد آزارش دادی؟ و..." دخترک حرف پدر را قطع کرده، در حالیکه باز هم به گریه افتاده بود، گفت: "به خدا مه ایچ چیزی نه گدیم! مره ناق زد"

پدر رشید را صدا کرده گفت: "او بچه چرا نفیسه ره زدی؟" پسر با خونسردی جواب داد: "بری ازی که ناق امرای بوتای سختش ده استغان پایم زد!" پدر رو به دخترک کرد و گفت: "شنیدی رشید چه گفت؟" دخترک باز هم همان جمله را تکرار کرد که رشید مره کتی سیلی زد. چرا؟ پدر برای این که دخترک را آرام ساخته باشد، گفت: "وقتی ممانا رفتن گوشایشه برت کش میکنم. آلی برو پیش مادرت. امرایش کمک کو." اما، دخترک خودش را بیشتر به پا های پدر چسپاند و باز هم همان سؤالش را تکرار کرد که "مه میخایم بفامم که چرا رشید مره زده؟" و هر باری که پدر چیزی میگفت، او همین یک جمله را تکرار میکرد تا اینکه مادرش آمد و او را با ناز و دل آسا با خود برد.

نوشته تهاجم فرهنگی و فرهنگ تهاجمی "هم، چه نویسنده در آنجائی که به حمله اسکندر اشاره کرده میگوید: "هزاران تفسیر و توجیه برای بیگناهی اسکندر نوشته اند. ولی این نوشته‌ها، او را برای آتش زدن مجموعه تخت جمشید، چه در عالم مستی و چه در عالم خودشیفتگی، تبرئه نمی‌کند." و چه در آنجائیکه میگوید: "ما از دوران ماد، هخامنشی، پارت و ساسانی جنگی سراغ نداریم که به سبب تجاوز ایرانیان آغاز شده باشد. در همه این جنگ‌ها، این همسایگان بودند که به مرزهای ایران تجاوز می‌کردند و ایرانیان برای دفاع و دفع شر دشمن می‌جنگیدند."، مانند سؤال مکرری است که آن دخترک معصوم که نمیتوانست دلیلی برای سیلی خوردن خود از برادرش بیابد، با آنکه برادرش را به لگد زده بود، بعضی از ایرانیان بار بار آن را به اشکالی گوناگونی مطرح میکنند.

منتها در اینجا با یک کودک پنج ساله ای که ذهنش هنوز به قدر کافی رشد نکرده است روبرو نیستیم، بلکه با یک شخص سالخورده جهان‌دیده تقریباً رندی که دانسته نصف قضیه را بیان میکند و نصف آن را پنهان میدارد، مواجه هستیم. با کسی که به شرح آتش زدن تخت به اصطلاح جمشید بدست اسکندر می‌پردازد، اما از تعلیل آن به اصطلاح خود شان طفره میرود.

در این مورد که چرا اسکندر به ایران حمله کرد و چرا تخت جمشید را به آتش کشید، بعداً توضیح میدهم. در اینجا این سخن نویسنده مقاله بالا را مورد بررسی قرار میدهم که آیا واقعاً جنگ های ماد ها

و هخامنشی ها و پارت ها و ساسانی ها برای دفع حملات همسایگان ایران به ایران بوده است؟ یا حقیقت مسئله خلاف آن چیز است که آقای پارسای آن را بیان میکنند؟

برای دریافت جواب قانع کننده در این خصوص، باید ببینیم که جنگ هائی که ایرانیان در آن زمان با به اصطلاح دشمنان متجاوز شان نموده اند در کدامین جا ها و در سرزمین کدام یک از دو طرف جنگ بوقوع پیوسته است؟ در ایران یا خارج از ایران؟

(محل یا مکان جنگ - در آغاز جنگ - تعیین میکند که کدام کشور متجاوز است و کدام کشور مورد تجاوز قرار گرفته است!!)

اول و قبل از همه از نویسنده تهاجم فرهنگی و ... خواهش میکنم که شرحی به روند به پادشاهی رسیدن ماد ها و هخامنشی های مهاجر در سر زمین های بیگانه (ماد ها و هخامنشی برخلاف ادعای ایرانیان ایرانی نبودند) بنویسد.

اگر پادشاهان سرزمین هائیکه این دو قوم بعد از مهاجرت بدان جا ها اجازه اسکان یافته بودند، خود تاج پادشاهی خویش را بر سر این ها گذاشته بود - که چنین چیزی هرگز امکان ندارد - من حرفی ندارم. در غیر آن چگونه این ها، بدون جنگ و خونریزی و بدون جبر و تحمیل و حمله به پادشاهانی که در حق این ها احسان کرده بودند و به ایشان اجازه زندگی در خاک خود را داده بودند، به پادشاهی رسیده اند؟

ایلام و آشور و بابل و سائر شهر - دولت های منطقه، همه کشور های مستقلی بودند. سرزمینی که ماد ها در آن مستقر شدند، جزئی از قلمرو آشور بود و سرزمینی که هخامنشی ها در آن اجازه سکونت یافتند، جزئی از خاک ایلام به شمار میرفت.

تمام تاخت و تاز های بعدی به شمال و جنوب و شرق و غرب ماد و فارس از همین جا و از همین زمان آغاز یافت!

دوم، قرار برخی از نوشته ها "ایونی" در قرن ششم پیش از میلاد، یکی از پرمایه ترین شهر های دنیای یونان بود؛ آزاد و شاد در جنوب غرب "لیدی" در جنوب آسیای صغیر و دور از ایران و ایرانیان.

هیچ سندی وجود ندارد که ایونی گاهی به کشور ماد یا فارس حمله نموده باشد. اما، ایران این کشور را با آزمندی جهانخوارانه در سال 547 مورد تجاوز قرار داده آن را اشغال کرد. در این زمان شهر - دولت های متعدد دنیای یونان، از نگاه سیاسی در وضعیت نه چندان متحدی قرار داشتند. درحالیکه دشمن، یعنی ایران، دارای نیروی نظامی بسیار قوی بود که عمدتاً از اسرای جنگی کشور ها مغلوب بین النهرین تشکیل شده بود.

اگر نقشه ای دو هزار و ششصد سال قبل ایونی را ملاحظه کنیم، به کمال وضاحت در خواهیم یافت که کشور مذکور - و جنگ - یکنیم - دو هزار کیلو متر از سرزمین های فارس و ایلام و ماد دور بود. این نکته بخودی خود بیان میکند که متجاوز کدام یک از این دو کشور است!

آیا لیدی و ایونی و آتن، زمانی که ماد ها و هخامنشی ها به پادشاهی رسیدند، در همسایگی ایران قرار داشتند؟ یا مصر و هند و...؟

هیچ کدام از این کشورها با ایران هم سرحد و هم مرز نبودند که به ایران تجاوز کنند و ایرانیان برای "دفاع و دفع شر دشمن" مجبور به جنگ با آن ها شوند. دروغی دروغتر از این دروغ فکر میکنم در تاریخ بشر وجود نخواهد داشت!

دولت - شهر ایونی باوجودی که یکی از معمورترین کشورهای دنیای یونان بود، از لحاظ جمعیت و ارتش، کشوری نبود که توان حمله به کشورهای جوان و نیرومند ماد و فارس را داشته باشد.

با چنان توانائی که ایونی در آن برهه از زمان داشت، هیچ منطقی قبول نمیکند که به یک کشور قوی تر از خود، مانند ایران حمله یا تجاوز کند.

بین ایران و ایونی کشور های متعدد وجود داشتند که پیش از حمله به ایران، ایونی باید آن ها را مقهور خود میساخت و بعد به ایران میرسید.

این کار برای ایونی اصلاً مقدور نبود. اما، ایران این کار را کرد. تمام دولت های سر راهش را با جنگ و وحشی گری تمام اشغال کرد تا به لیدی و ایونی و بعداً به آتن و ... رسید.

به حکم تاریخ، حقیقت اینست که جنگ اهالی ایونی یک جنگ دفاعی، یعنی عملی برای جلوگیری از آسیب خطر های حاکمیت مستبد ایران بیگانه به آن کشور بود. بالاتر از همه این سخن است که ایونی ها بیشتر اهل تفکر و اندیشه و فلسفه بودند، تا اهل جنگ و حمله و تجاوز به دیگران.

آغاز جنگ های اصلی میان ایرانیان و یونانیان، جمعاً نه جنگ، اما، سال 499 و بعد از شورش اهالی ایونی علیه متجاوزین سلطه گر ایران، و همه در دنیای یونان، بود که تقریباً یکصد سال ادامه پیدا کرد و قرار نوشته برخی از مؤرخین غربی با متارکه ای میان این دو کشور به پایان رسید.

یونانیان آن زمان به این باور بودند که مردمان شهر - کشور های ایونی و لیدی که کشورهای شان توسط ایرانیان اشغال شده بود، از جمله دنیای یونان بودند که در قرون تاریک - قرون تاریک یونان باستان جدا از دو صد سال اول قرون وسطی است که به عنوان تاریک ترین قرن های قرون وسطی پنداشته میشود - از یونان به آسیای صغیر مهاجرت نموده بودند و به همین دلیل آن ها را از خود می پنداشتند و خود را مکلف به دفاع از آن ها در برابر ایرانیان بیگانه و متجاوز میدانستند.

مقصد من شرح و چگونگی جنگ ها نیست. منظور اصلی این است که دیده شود که آغازگر جنگ ها میان ایرانیان باستان و همسایه های شان، چگونه که نویسنده مقاله تهاجم فرهنگی و ... مینویسد، واقعاً کشورهای همسایه ایران بوده اند؛ یا خلاف ادعای وی جنگ ها را ایرانی ها شروع کرده بودند.

وقتی به میادین جنگ های که کوروش و داریوش و خشایارشا و ... با دیگران داشتند نگاه میکنیم، میبینیم که در آغاز دوره پادشاهی این سلسله، این ایرانیان بودند که از سرزمین فارس که جزئی از قلمرو کشور ایلام وقت بود و توطئه هخامنش و قومش در آن جا - که بعداً بخاطر جا گرفتن فارس ها بدان جا فارس نامیده شد - مشروط به پرداخت مالیات ارضی میشد، برخاست و بعد از اشغال کشور ایلام و کشور ماد، با حيله و نیرنگ، اول جنگ ها را با شهر - کشور های بین النهرین (بابل، سومر، آشور) براه انداختند و بعد از آن از یک طرف سر از بلخ و تاشقرغان و کشور های ماوراء النهر در آوردند و از طرف دیگر با لشکر عظیم شهر کشورهای آسیای صغیر و شرق مدیترانه و شمال افریقا را در نوردیدند.

این نکته را نباید فراموش کرد که به همین دلیل است که جنگ های یونان و ایران را غربی ها "جنگ

های پارسی" مینامند، زیرا جنگ های مزبور را پارس ها شروع نموده بودند، نه یونانی ها!! اگر به تاریخ ماد ها و هخامنشی ها به درستی نگاه شود، این دو قوم که یکی در فارس و دیگری در همگنان - همدان فعلی ایران - به عنوان مهاجر توطئه اختیار کرده بودند، هیچکدام از باشندگان اصلی این مناطق نبودند و هیچکدام از این دو قوم مهاجر در واقع با رسیدن به فارس و همگنان نه دولت و نظام سیاسی و نظامی داشتند و نه کشوری. هر دو مردمانی بودند در جستجوی مکانی برای زیستن بهتر. یکی از شرق و دیگری از شمال از مکان های نامعلوم به دنیای نئی که بعد ها پارس و ایران نامیده شدند، سرازیر گردیدند: مهمان های ناخوانده در آن جا ها!!

از نویسنده تهاجم فرهنگی و فرهنگ تهاجمی که مینویسد: "ما از دوران ماد، هخامنشی، پارت و ساسانی جنگی سراغ نداریم که به سبب تجاوز ایرانیان آغاز شده باشد." میخواهم که برای تثبیت این ادعایش تنها یک مثال بیاورند و بنویسند که کدام یک از این مردمان - مردمان افغانستان، ماوراء النهر، هند، مصر یا یونان - قبل از اینکه ایرانیان به کشور های آن ها تاخت و تاز کنند، به ایران حمله کرده بودند؟ چه وقت و چگونه؟

شورش ایونی، همینطور اقدامات پیشگیرانه یونانیان، علیه ایرانیان مهاجم که لیدی را اشغال کرده به مرزهای یونان رسیده بودند و قصد حمله به یونان را داشتند، شورش/اقداماتی بود که یکی برای دفع اشغال و دیگری از ترس حمله و تجاوز ایرانیان به خاک شان بدان توسل جسته بود.

شورش ها وقتی بوجود می آیند که مردم معترض به امری باشند، مانند شورش مردم هرات یا شورش مردم چنداول و شورش مردم نورستان و هزاره جات و ... علیه کوشش اشغال افغانستان توسط شوروی وقت!!

و اما در مورد حمله اسکندر به ایران، و وحشی گری او به زعم برخی از ایرانیان، از جمله نویسنده تهاجم فرهنگی...، در ایران، اگر نیک بنگریم، دلالتی وجود دارد که نویسنده مقاله و خیلی از نویسندگان دیگر ایرانی، به اصطلاح خودشان از آن طفره میروند.

این که اسکندر بعد از فتح ایران تخت به اصطلاح جمشید را به آتش کشید، سخن درستی است. آره، او این کار را کرد، اما چرا او این کار را کرد؟ در این مورد بیشتر ایرانیان قصداً سکوت اختیار میکنند. این کار درست و پسندیده و محققانه نیست!

اسکندر، قراریکه تاریخ جنگ های ایران - یونان نشان میدهد برای این کارش دلیلی داشته است که از دید خیلی ها، باوجود نامعقول بودن آن، از نظر اسکندر موجه بوده است. قصه از این قرار است که اسکندر تخت جمشید را به انتقام آتش زدن معبد آکروپولیس و ارگ شهر آتن به امر خشایارشا به آتش کشید.

ساختمان معبد بر روی تپه ای مشرف بر شهر آتن، از لحاظ زیبایی و هنر در آن زمان یکی از شاهکار های بی مانند، یا میتوان گفت، یکی از عجایب جهان بوده است!

کار اسکندر را به هیچوجه نمیتوان مورد تأیید قرار داد، اما کاری را که ایرانیان بعد از پیروزی بر آتن نمودند، هم نمیتوان کار افراد متمدن خواند. با چنین کاری تنها اسکندر را وحشی خواندن، انصاف نیست! شکایت ایرانیان از اسکندر، با آن کاری که خودشان در آتن نمودند، به هیچ وجه موردی ندارد! برخی از ایرانیان به این عقیده هستند که ایرانیان برای گرفتن انتقام از یونانیان، که شهر "سارد" مرکز لیدی را به آتش کشیدند، معبد و ارگ شهر آتن را سوختاندند.

این استدلال، اگر درست هم باشد، به هیچ وجه قابل قبول نیست، زیرا لیدی کشوری بود در دنیای یونان و مربوط به یونانیان که در حملات تجاوزکارانه ایران مسخر ایرانیان شد بود.

یونانیان حق داشتند برای دفاع از خود و دفاع از خاک شان به هر کاری که در رابطه با خود و خاک شان لازم میدانستند، متوسل شوند. این کار در تاریخ بارها اتفاق افتیده است. آتش زدن شهر مسکو در زمان جنگ عمومی دوم و حمله آلمان ها به روسیه و زیر آب نمودن تقریباً کل هالند توسط هالندی ها در زمان تهاجم اسپانیوی ها به هالند، تنها دو نمونه مشابه با کاری است که یونانیان در سارد بدان دست زدند.

تا جائیکه من مطالعه دارم عملی که روس ها و هالندی ها در دفاع از خاک شان کردند، از طرف همه انسان ها، حتی بیشتر ایرانیان، مورد تحسین و تمجید قرار گرفته است. اما عمل یونانیانی که سارد را با عین منطق و منظور به آتش کشیدند، از طرف ایرانیان یک عمل تجاوزکارانه پنداشته میشود. چرا؟ برای اینکه در اینجا پای منافع و نام و شرافت ایرانیان و دفاع از ایران در میان است. به چنین انسان ها با چنین دید و قضاوتی گفته میشود: " انسان های داری اخلاق دوگانه."

لیدی و ایونی از قرن هفتم پیش از میلاد بخشی از متصرفات یونان بود. و ایران از سال 546، بعد از حمله کوروش به آن کشور، آن را به تصرف خود درآورد، آنهم از راه زور و تجاوز و آمدن از مناطق بسیار بسیار دور و گذشتن و اشغال چندین کشور آزاد به این سرزمین.

در پایان این نوشته میخواهم دو موضوع را به طور اخص یادآور شوم: یکی این که تاریخ زمانی تاریخ است که آنچه در گذشته اتفاق افتاده است با ذکر علل و درستی و نادرستی آن بیان شود، نه این که یک اتفاق و یا حادثه را بیان کنیم و ده ها اتفاق و حادثه دیگری را که به آن حادثه مرتبط اند، مسکوت بگذاریم. چنین کاری را من غرض ورزی میخوانم، نه تاریخ نگاری. و دیگر در رابطه با ایرانیانی است که خلاف پارسای ها با تفکر روشن و انسانی و منصفانه به قضایای مختلف ایران و منطقه و جهان نگاه میکنند؛ مردمان فرهیخته و قابل احترامی که هیچگاه شامل این نقد نمیشوند!!

